**نام نشريه : آيينه پژوهش شماره نشريه :104**

**نگاهى به شرفنامه مَنيَرى**

**(به مناسبت انتشار جلد نخست آن)**

**جواد بَشرى**

شرفنامه منيرى يا فرهنگ ابراهيمى، گردآورى: ابراهيم قوام فاروقى(سال 878هجرى قمرى)، مقابله نسخ، تصحيح، مقدّمه و تعليقات: دكتر حكيمه دبيران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانى و مطالعات فرهنگى، 1385 .

فرهنگ هاى ابراهيمى

نخستين فرهنگى كه به نام فرهنگِ ابراهيمى / ابراهيم هم شناخته مى شود، فرهنگى است از ابراهيم قوام فاروقى1، از مردمان قرن نهم هجرى، ساكن (مَنْيَر) هندوستان (شهرى در بهار، ايالتى در شرق هندوستان). نامِ نخستين و اصلى اين فرهنگ، شرفنامه است. ابراهيم فاروقى ـ كه از احوالش در مراجع كهن، نكته اى ديده نمى شود ـ فرهنگ خود را به دليل ارادت به شرف الدين احمدبن يحيى منيرى2، شيخِ بزرگِ فرقه چشتيه، شرفنامه خوانده است. البته او خود محضر اين شخص را درك نكرده و سال ها پس از او زيسته. وى در مثنوى اى كه در مدح (قطب اقطابِ عالم، شيخ شرف الدين احمد منيرى) (همين شيخِ مورد بحث) در آغاز شرفنامه خود آورده است، مكرّر به تربت و روضه او اشاره كرده است. نيز با لحنى سخن گفته كه در گذشته بودنِ شرف الدين احمد منيرى آشكار مى شود.

از دلايل محكمى كه براى اثبات يكى بودنِ ممدوح و مرادِ ابراهيم قوام فاروقى با شرف الدين احمدبن يحيى داريم، يكى اين است كه او در همين مثنويِ مدحى به مكتوبات اين شيخ اشارتى دارد:

ز حق پارسى گر نُبى آمدى

مكاتيبش الحق همى آمدى

مكاتيبِ او كانِ ايمان شمر

بود منكر او ز كافر بتر

(شرفنامه، ج 1، ص 7).

اين مكاتيبِ منيرى، تقريباً از مهم ترين و متداول ترين آثار بر جاى مانده اوست كه به قول استاد منزوى، سه (مجموعه نامه) به نام منيرى باقى است.3

در اين قسمت بيش از اين به شرفنامه منيرى (فرهنگ ابراهيم فاروقى) نمى پردازم تا در بخشى ديگر به تفصيل به احوال او و نيز تصحيح عرضه شده از فرهنگش اشاره اى كنيم.

\* \* \*

فرهنگ ديگرى كه به فرهنگ ابراهيمى/ ابراهيم مشهور است و در واقع نام اصليِ آن محسوب مى شود، از تأليفات ميرزا ظهيرالدين پسر ميرزا شاه حسين اصفهانى است.

ييكى از نخستين بررسى هاى تفصيلى منتشر شده درباره اين فرهنگ، از آنِ دكتر دبير سياقى است.4 ايشان در كتاب خود كه درباره فرهنگ فارسى به فارسى است، از اين فرهنگ ياد و در شناسايى مؤلفِ آن به نقل قولى از مرحوم دانش پژوه بسنده كرده است؛ در حالى كه به گواهى خيامپور در فرهنگ سخنوران، ذكر او در صحف ابراهيم، مجمع الخواص، رياض الشعراى واله داغستانى و خلاصة الاشعار تقى الدين كاشانى آمده است. در كل، توصيف ايشان از اين كتاب مبتنى است بر بررسى يك نسخه خطى آن در كتابخانه لغتنامه دهخدا. چنان كه خواهيم ديد، اين نسخه گويا تحرير واقعى و اصيلى از فرهنگ ابراهيم بن حسين اصفهانى نباشد؛ چرا كه عارى از شواهد شعرى است.5

اين فرهنگ به تحقيق مرحوم ابن يوسف شيرازى ـ كتاب شناس بزرگ و خبيرى كه از آثار مشهورش، فهرست نسخه هاى خطى كتابخانه سپهسالار است ـ رونوشتى است (با تغيير) از شرفنامه منيرى.6

فرهنگ ميرزا ابراهيم اصفهانى اخيراً، مورد تحقيق و بررسى (به قصد تصحيح) آقاى عباسعلى شاهدى على آباد قرار گرفته است و مقاله اى نيز در اين باره منتشر كرده اند.7

از بهترين شرح حال نويسى هاى اختصارى در باره مؤلف اين فرهنگ، مدخلِ (ابراهيم اصفهانى) است در دائرةالمعارف بزرگ اسلامى.8 در آنجا از تمام منابع دست اول براى اين كار سود برده شده است. چون اين روزها مراجعاتى به تذكره بى نظيرِ عرفات العاشقين داشته ام ـ هر چند در مدخل مورد بحث از آن استفاده شده ـ عيناً مطالبِ صاحبِ عرفات، اوحدى بليانى، را درباره مؤلف اين فرهنگ مى آورم:

(ميرزا ابراهيم صفاهانى ـ آن گوهر درج لَطَف و اختر برج شرف. از صُلب وجود ميرزا شاه حسين است كه وزير پادشاه صاحب خروج، شاه اسماعيل بن حيدر صفوى حسينى بود. و وى الحق از اكابر عظام و فضلاى كرام زمان خودست، در جميع مراتب هنر ماهر و قادر، در اكثر علوم و رسوم مستحضر بوده. تتبعات بسيار در اكثر فنون فرموده، فرهنگ او در شرح لغات درى و فُرس بغايت مشهورست. اگر چه بعضى افادات و تتبعاتش موافق واقع نيست، اما زبان اعتراض كاملان دانا بر حصر الفاظ و تخصيص معانى بسته است. هر جا كه به سهو و خطاء وى دغدغه باشد، اگر بنسخه موسوم بسرمه سليمانى9 كه از مؤلفات قايل است، رجوع فرمايند… كه راه صواب نموده شده، رفع اشتباه با حسن وجوه كرده شود.وفات او درصفاهان اصفهان واقع شده، در عهد پادشاه جنت مكانى طهماسب شاه)10.

\* \* \*

طبق نتيجه گيرى دكتر دبيرسياقى، دو فرهنگ ديگر به نام هاى فرهنگ ابراهيم و فرهنگ ابراهيمى وجود دارد كه با دانستن اين مقدمه كه فرهنگ ابراهيم فاروقى و فرهنگ ابراهيم اصفهانى هر يك از چه كسى است و چه رابطه اى با هم دارد، خود به خود مشكل ناشناس ماندن آن دو فرهنگ نيز حل مى شود. در ادامه به شرح اين نكته خواهيم پرداخت. نخست نقل مطلب دكتر دبيرسياقى:

( فرهنگ ابراهيمى: اين فرهنگ در شمار مآخذ و منابع فرهنگ جهانگيرى، كه در فاصله 1005 تا 1017 هجرى تأليف شده است، قرار دارد و بنابراين زمان تأليف آن مقدم بر آغاز قرن يازدهم هجرى است. اما ذكر خصوصيات و تعداد و ترتيب لغات آن نيازمند به دست آمدن نسخه كتاب يا اطلاعاتى در خور ذكر درباره آن از منابع ديگر است. نكته قابل ذكر آنكه فرهنگ ابراهيمى نام ديگر فرهنگ شرفنامه مَنْيَرى است، اما چون جمال الدين حسين اينجو [= مؤلف فرهنگ جهانگيرى] شرفنامه را جداگانه در رديف مآخذ خود آورده است، پس فرهنگ ابراهيمى كتاب ديگرى بايد باشد. همچنين احتمال توان داد كه مراد از اين فرهنگ، فرهنگ ابراهيم يا شيخ ابراهيم باشد كه جزو مآخذ تحفة السعادة اسكندرى، كه قبل از 916 هـ.ق تأليف گرديده، ذكر شده است)11.

تناقضى كه در آغاز بدان اشاره شده ،به راحتى قابل حل است. براى من كمى عجيب است كه چرا دكتر دبيرسياقى كه تمام فرهنگ نامه هاى مزبور را مى شناخته، خود به نتيجه گيرى آتى نرسيده است.

فرهنگ ابراهيمى اى كه جمال الدين حسين اينجو، جزء مآخذش ياد مى كند، همان فرهنگ ميرزا ابراهيم بن حسين اصفهانى بايد باشد. با چنين انگاره اى هيچ عجيب نيست كه نام شرفنامه منيرى هم جزء مآخذ او ديده شود. درباره فرهنگ ابراهيم مذكور در تحفة السعادة نيز احتمالى ديگر هست كه در سطور بعدى مى آوريم؛ اما پس از نقل قول دكتر دبيرسياقى:

فرهنگ ابراهيم يا شيخ ابراهيم:12 اين كتاب جزء مآخذ فرهنگ تحفةالسعاده اسكندرى13، كه در سال 916 هجرى قمرى تأليف شده است، قرار دارد. بنابراين زمان تأليف آن مقدم بر سال مذكور است، اما شرح خصوصيات و كيفيت لغات آن نيازمند به دست آمدن نسخه كتاب يا اطلاعاتى درخور ذكر از منابع ديگر درباره آن است. نكته قابل ذكر آن است كه اين فرهنگ در هند تأليف شده و غير از فرهنگ ميرزا ابراهيم است كه در سال 986 يا 989 در ايران تأليف گرديده است و اين دو را كه تشابه اسمى دارند نبايد يكى دانست)14.

معادله در اين مورد هم بسيار ساده است. فرهنگ مورد بحث كه از مآخذ كتابى تأليف شده در 916 هجرى است، بى شك همان شرفنامه منيرى است يا فرهنگ ابراهيم قوام فاروقى (تأليف شده در قرن نهم هجرى).

پس با اين حساب در كل دو فرهنگ موسوم به ابراهيم/ ابراهيمى داريم: يكى از ابراهيم قوام فاروقى و ديگرى از ابراهيم بن حسين اصفهانى. دومى را قرار است انتشارات ميراث مكتوب به تصحيح آقاى عباسعلى شاهدى (تحت نظارت دكتر على اشرف صادقى) منتشر كند، ولى مورد نخستين كه بنا بود سال ها قبل چاپ شود، به تازگى وارد بازار شده است، البته فقط جلد يكم آن. پس از اين انحصاراً به شرفنامه منيرى و تصحيح عرضه شده از آن خواهيم پرداخت.

**بررسى تصحيح جلد يكم شرفنامه منيرى**

پيش از اين، معرفى نامه هاى مختصرى از اين كتاب، در چند منبع منتشر شده بود: فهرست كتابخانه سپهسالار، مقدمه لغتنامه دهخدا، فرهنگ نويسى فارسى در هند و پاكستان ( از دكتر شهريار نقوى) و مقدمه جلد پنجم از فرهنگ نظام (از داعى الاسلام). ذكر دست نويس هاى اين فرهنگ هم در فهرست نسخه هاى خطى استاد منزوى آمده بود.15 ولى يكى از تفصيلى ترين بررسى نامه هاى در دسترس از اين كتاب ارزشمند قرن نهمى (كه جزء فرهنگ هاى فارسى قبل از عصر صفوى محسوب مى شود و به عصر ادباى قديم نزديك تر است)، از آنِ دكتر دبيرسياقى است.16 ايشان بر اساس نسخه نسبتاً قديمى كتابخانه لغتنامه دهخدا (مورّخ 24 شوال 1027 هجرى) اطلاعات خوبى از اين كتاب عرضه كرد و همچنين بخشى از مقدمه، به خصوص (باب حروف المعانى و الفوايد) را عيناً در كتاب خود آورد.

جالب است بدانيم اين كتاب، به عنوان پايان نامه اى در دانشگاه تهران، به همت خانم دكتر حكيمه دبيران تصحيح شده بود. كار ايشان، به راهنمايى استاد دانشمند دكتر سيد جعفر شهيدى (دير زياد آن بزرگوار خداوند) از سال 1353آغاز شد كه با همكارى فرهنگستان زبان ايران در آن سال ها، در طول چند سال به اتمام رسيد، ولى همچنان منتشر ناشده باقى ماند. اينك با خرسندى، انتشار جلد نخست از آن را به وسيله (پژوهشگاه علوم انسانى و مطالعات فرهنگى) شاهديم17. اميدوارم جلد بعديِ آن هر چه زودتر و بدون وقفه دراز مدّت، به دنبال جلد يكم بيايد؛ وقفه هايى كه در انتشارِ مثلاً تاج المصادر بيهقى (ج اول، 1366 ـ ج دوم، 1375) و جامع الالحانِ مراغى (جلد اول، 1366 ـ جلد دوم 1372) روى داد. پس از اين نگاهى به چاپ خانم دكتر دبيران خواهم كرد و از آن پس، به برخى فوايد جانبى اين كتاب (فقط جلد يكم) اشاره خواهد شد.

\* \* \*

شرفنامه ـ كه جزء منابع مورد استفاده مرحوم دهخدا در تدوين لغتنامه هم بوده ـ از فرهنگ هايى است كه بر اساس حروف آغازين واژه ها تدوين شده است و ابواب آن به تعداد حروف الفباى فارسى است. در هر باب، فصل بندى ها به اين شكل است كه حروف آخر واژگان لحاظ مى شود و مثلاً در باب (ب)، نخست كلمات مختوم به (الف) مى آيد ( كلماتى چون: با، بابا، بادپا، بادپروا، بادپيما، …)، سپس كلمات مختوم به (ب) (مثل باب، بغداد خراب، بوب، بوالعجب، … )، سپس مختوم به (پ) (مانند بر جاسپ)، سپس مختوم به (ت) (مثل بادام دو مغزست، بادبروت، …) و به همين شكل تا آخر. در پايان هر فصل هم، فصلى احتمالى براى واژگان تركى در نظر گرفته شده است. در سراسر كتاب، واژگانِ بعضاً عربى هم در عِداد واژگان فارسى ديده مى شود.

در پيشگفتار 38 صفحه اى كتاب، اين بخش ها ديده مى شود: تاريخ لغت نويسى فارسى، فرهنگ نويسى در هند، شرفنامه مَنيرى، سرچشمه هاى نگارش شرفنامه، خلاصه اى از شرفنامه18، استفاده ديگر فرهنگ نويسان از شرفنامه، دست نويس هاى شرفنامه منيرى، كتابنامه مقدمه.

به نظر مى رسد جاى آن داشت در كارى كه بيش از دو دهه در انتشار آن تأخير افتاده، اطلاعاتى بيش از اين، در مقدمه ( كه نمايانگر ميزان تلاش مصحح است) عرضه شود. از خودِ متن كتاب بسيار مى توان درباره مؤلف كسب اطلاع كرد؛ چنان كه مقدارى را خواهم آورد. بررسى عصر تاريخى حيات مؤلف ـ كه مى شد در آن از منابع هندى سود برد ـ چيزى است كه نبود آن احساس مى شود. همچنين شناسايى و يا حداقل برشمردن منابع مؤلف (كه در متن از آنها ياد كرده است)، جاى تفصيل داشت (نه اينكه به اختصار ياد شود، آن هم با اطلاعاتى ناقص ـ صفحه شانزده مقدمه). بدون اينكه بخواهم جزء به جزء مقدمه را بررسى كنم و يا اطلاعات آن را نادرست بخوانم، فقط مواردى چند را كه در نظر اول به ذهنم رسيد، مى آورم.

شرف الدين احمد بن يحيى مَنيرى (صاحب مكتوبات مَنيرى)، پرتأليف بوده و آثار بسيارى از او باقى مانده است. مصحّح بسيارى را در مقدمه، (صفحه يازده) برشمرده كه مى توان براى فهرست تفصيلى آنها به فهرستواره استاد احمد منزوى، جلد هفتم و هشتم (بخش عرفان) مراجعه كرد.19در صفحه شانزده، در شمار كتاب هايى كه مؤلف از آنها نام برده، يك مورد به نام موايد ديده مى شود. در پاورقى همان صفحه درباره اش آمده است: (شايد موايد الفوايد باشد كه در شمار فرهنگ هاى فارسى در مقدمه لغتنامه بدون نام نويسنده است). بسيار عجيب است كه مصحّح درباره نام كامل اين كتاب متوسل به حدس و گمان شده است؛ در حالى كه نام آن در صفحات زيادى از متن به صورت موايد الفوايد آمده است.20

در بخش (خلاصه اى از شرفنامه) (صفحه هفده مقدمه)، با مقايسه چند واژه در دو كتاب شرفنامه منيرى و

فرهنگ ميرزا ابراهيم بن حسين اصفهانى، حدس ابن يوسف مبنى بر گزينش فرهنگ مَنيرى به وسيله ميرزاابراهيم اصفهانى تا حدودى اثبات شده است. ولى عجيب اينجاست كه مصحّح بدون در نظر گرفتن اين نكته، در صفحه نوزده آورده است:

( گردآورنده فرهنگ جهانگيرى، هم از فرهنگ ابراهيمى و هم از شرفنامه احمد مَنيرى، نام برده است. شايد هنگام نگارش ديباچه فراموش كرده بود كه اين هر دو يكى است).[!]

و جدا بودن فرهنگ ابراهيمى (منظور فرهنگ ميرزا ابراهيم اصفهانى) و فرهنگ شرفنامه اثر ابراهيم قوام فاروقى چيزى است كه اكنون واضح است و در بخش پيشين به آن پرداخته شد.

\* \* \*

متن كتاب به صورت دو ستون در هر صفحه چاپ شده؛ چيزى كه در چاپ فرهنگ هاى فارسى بسيار معمول است. براى هر صفحه نيز دو بخشِ پاورقى در نظر گرفته شده. قسمت اول (بالاتر) به نسخه بدل ها اختصاص يافته كه شماره هاى مربوط به آن، در متن داخل دو قلاب[] قرار دارد و قسمت دوم (پايين تر) تعليقات و توضيحات مصحّح را انعكاس مى دهد، با شماره هايى كه در متن بالاى كلمات مربوط، بدون نشانه خاصى آمده است. جلد نخست شرفنامه به اين ترتيب، 536 صفحه شده كه تا پايان حروف (ژ) را شامل مى شود.

مصحّح در تصحيح شرفنامه، تصوير نُه دست نويس را در اختيار داشته كه چهارتاى آنها را كه اصّح تشخيص داده است، به عنوان نسخه هاى اساس لحاظ كرده و اختلاف نسخه هاى ديگر را در پاورقى آورده است. نسخه هاى نه گانه و رمز هر يك به شرح زير است:

ـ نسخه كتابخانه آصفيّه هند به شماره 493 (آ)؛

ـ نسخه كتابخانه لغتنامه دهخدا به شماره 147 (خ)؛

ـ نسخه كتابخانه مجلس شوراى اسلامى به شماره 456945 يا 86866(مج1) ؛

ـ همان جا از مجموعه اهدايى سيد محمدصادق طباطبائى (مج2)؛

ـ نسخه كتابخانه ملك به شماره 1831(ل)؛

ـ نسخه كتابخانه ملى تبريز به شماره 2615 (مت)؛

ـ نسخه كتابخانه مركزى دانشگاه تهران به شماره 2906 (دا)21؛

ـ نسخه كتابخانه سپهسالار (عالى شهيد مطهرى) به شماره 86 (س)؛

ـ نسخه كتابخانه [ديوان] هند در لندن (با).

در مقدمه كتاب، نمونه تصوير بسيارى از اين دست نويس ها آمده است.

نسخه هاى فوق، تمامى دست نويس هاى اين كتاب نيست و پس از كار خانم دكتر دبيران، موارد ديگرى نيز يافت شد. توضيح اينكه خانم دبيران در مقاله هاى خود درباره شرفنامه كه به ترتيب (پژوهشنامه فرهنگستان زبان ايران) (شماره 2، 1356ش) و (بياض) (چاپ دهلى، سال پنجم، 1985م) منتشر كرد، نسخه هايى را برشمرد كه تا آن روزگار شناسايى شده بود و در تصحيح حاضر نيز از همان ها بهره برد. امّا سه نسخه ديگر از اين كتاب كه شناسايى كرده ام، اينهاست:

ـ نسخه كتابخانه ملى پاريس به شماره A.F.P. 186 كه مرحوم قزوينى در مسائل پاريسيه (چاپ بنياد

موقوفات، ج1، 1385، ص 198) از آن ياد كرده است.

ـ نسخه ديگرى از كتابخانه مجلس به شماره 13750 كه 301 برگ دارد و بدون تاريخ كتابت است (ر.ك: فهرست نسخه هاى خطى كتابخانه مجلس شوراى اسلامى، على صدرايى خوئى، ج37، 1377، ص285؛ اطلاعات اين فهرست درباره كتاب شرفنامه اكثراً نادرست است!).

ـ نسخه كتابخانه مسجد اعظم قم به شماره 3753 . در فهرست آنجا، با وجود توصيف خوبى كه آقاى استادى از آن به دست داده، ناشناس معرّفى شده (فهرست نسخه هاى خطّى كتابخانه مسجد اعظم قم، ص304) كه خوشبختانه توانستم آن را شناسايى كنم. خط بسيار خوبى دارد (تصويرى از آن در اختيار دارم).

**ابراهيم فاروقى**

در آغاز بايد به شاعريِ مؤلف، ابراهيم قوام فاروقى، اشاره كرد. در ابتداى كتاب و پيش از مقدمه، سه مثنوى از او (در ستايش خدا، در نعت نبى و در مدح شرف الدين احمد منيرى) آمده است. همچنين در آغاز هر باب، قصيده اى از خود قرار داده كه حرف روى آن، همان حرفِ مخصوص آن باب است. به جز اينها در سراسر كتاب به اشعار خود مكرّر استناد كرده و آنها را با عنوان (لجامعه) متمايز ساخته است. همه اينها نشان اين است كه ابراهيم قوام فاروقى ديوانى داشته كه البته هنوز نسخه اى از آن شناخته نشده است. او در شعر، (ابراهيم) تخلص مى كرده؛مثلاً گويد:

براهيم اگر غرق عصيان بود

غمى نيست نامش22 چو رحمان بود(ص3)

خدايا به حق جمال بشر

براهيم را از سگانش شمر(ص7)

چرا به معنى دارد مراء ابراهيم

كسى كه نيست محقّق ورا فصيح لغات؟ (ص 273)

هر كه بيند گهر نظم براهيم قوام

بشمرد همچو شبه نيز دُر و گوهر هيچ (ص 340)

درين زمانه نباشد چو تو يكى ممدوح

دگر بمثل براهيم نيز يك مدّاح (ص 365)

كجاست در همه هند همچون ابراهيم

كه در سخن بود اندر زمان خود ممتاز؟ (ص 508)

اينكه او چه تحصيلاتى داشته و در كجا كسب دانش كرده است، چيزى است كه از متن مى توان اطلاعاتى درباره اش به دست آورد. ساكن هند بودن او كه مشخص است (از اشارات مكرّر به واژگان هندى، نيز نام بردنِ ممدوحانِ حاكم بر آن ديار و بسيارى قرائن ديگر).

از نكات جالب توجه براى ما ايرانيان اين است كه بدانيم از حدود قرن هشتم هجرى به بعد در هند دواوين اساتيد فارسى سرا را به عنوان متن درسى مى خوانده اند؛ يعنى در سال هايى كه خواندنِ كتب بلاغى در ايران به صورت گسترده رايج شد و كم كم خواندن مفتاح سكّاكى و آثار تفتازانى و شروح متعدّد آن به برنامه اصلى مدارس ايران تبديل شد و دانستن چنان مسائلى نشانه فضل و دانش بود، در هند دواوين اساتيد بزرگ شعر فارسى به اين صورت خوانده مى شد. بررسى اين موضوع خود مجالى مى طلبد و البته پژوهشى گسترده.23

ابراهيم فاروق مَنيرى از كسانى است كه در آن عصر به صرف عمر خود در چنان دواوينى، به درجه اى از استادى در شعر فارسى رسيد. شعر او آينه تمام نماى اين مدّعاست. او به همان سبك شعراى پيچيده گوى مورد بررسى اش، قصيده مى گفت. اينكه از محضر چه كسانى در خواندن اين متون بهره برده، چيزى است كه تا حدودى از شرفنامه اش مى توان به آن پاسخ داد. نام (شيخ واحدى) و (امير شهاب الدين حكيم كرمانى) در كتاب مكرّر آمده است. ابراهيم فاروق از آنان با لحنى ياد مى كند كه برمى آيد محضرشان را درك كرده است و گويا مشكلات متنى اش را بر آنان عرضه مى داشته و يا حتّى متن يا متونى را نزدشان مى خوانده است.

از نقل قول او از شيخ واحدى، در مواردى برمى آيد كه اين شيخ در عصر تأليف شرفنامه درگذشته بوده است.24 همچنين از توضيحى كه ابراهيم قوام، از او درباره باد صبا نقل كرده، شايد بتوان نتيجه گرفت كه شيخ واحدى، هندى نبوده است:

(باد صبا: باد شرقى؛ و از بندگى شيخ واحدى محقّق است كه به شيراز از اكثر اوقات باد صبا مى وزد و بغايت لطيف و موافق طبايع خلايق است؛ چنانچه شما25 را باد دبور، سبب آن، صفتِ باد صبا كرده اند).26

اما از امير شهاب الدين حكيم كرمانى ـ كه نتوانسته ام او را نيز دقيقاً شناسايى كنم ـ در موارد بسيار، با قيد (سماع) نقل قول شده است. اين قيد (سماع)، در اثبات نكته اى كه پيش از درباره خواندن متون ادبى نزد اساتيد گذشت، ياريگر است. تا پايان جلد يكم چاپ حاضر، دركل در 43 مورد از اين شخصيت نقل قول شده است27. از اين ميان، يك مورد را كه بسيار جالب توجه است، نقل مى كنم:

(دوستگانى: با واو و كاف فارسى بفضل سين و تاء موقوف، در فرهنگ نامه ها مندرج است كه پياله دور خويش كه ديگرى را دهند فامّا در آنچه جامع اين كتاب شرفنامه بيكداله در مجلس بزم، از امير زين الدين هروى كه ملك الشعراست و مخاطب بخطابِ حسنخان 28 از دوستگانى و چگونگى آن پرسيده، يكى از حضّار مجلس كه امير شهاب الدين نام داشت، او را فرموده29 و اشارت به سوى جامع [= ابراهيم قوام فاروقى] كرده كه شيخ ابراهيم مى خواهد كه پياله دوستگانى معاينه و مشاهده كند. امير شهاب با يك پياله پر، از مقام خويش برخاسته و پيش امير زين الدين بتعظيم هر چه تمامتر نشسته، ملك الشعراء دست راست بسته و خنصر گشاده را ميان جام مى نهاده، امير شهاب آن پياله را بر هامه افتخار گذرانيده، بر روى ملك الشعراء نوشيده، باز هم بر آن نمودار و نمط پياله ديگر آورده، حسنخان آن جام از دستش ستده و چون خون دشمنان دركشيده، و اين جامع راگفته كه پياله دوستگانى اينست) (ص460).

اينكه اين امير شهاب الدين حكيم كرمانى كيست، هنوز اظهار نظر قطعى نمى توان كرد. بنابر اطلاعات مرحوم خيّامپور ( فرهنگ سخنوران، ج 2، ص 519) دو نفر با نام (شهاب كرمانى) در تذكره ها مذكورند. از اين ميان، يكى از آنها از مدّاحان خاندان پيامبر است كه بخشى از قصيده اى منقبتى از او را صاحب هفيت اقليم و نيز سفينه خوشگو (به نقل او 30) آورده اند. از همين شخص در عرفات العاشقينِ اوحدى بليانى هم

يادى هست. اوحدى او را چنين وصف مى كند:

(شهاب الدين محمود كرمانى: از مردم بزرگ عاليقدر آنجاست. بمزيد علم و تقوى و ورع منفرد و سمت دين دارى و عبادت و وصول علم گشته. در زمان شاه طهماسب در عرصه امكان بوده)31 و سپس شش بيت از همان قصيده منقبتى مذكور در هفت اقليم را آورده است. هيچ يك از نشانه هاى اين شهاب الدين محمود كرمانى، با امير شهاب الدين حكيم كرمانى مطابق نيست، به ويژه آنكه شاعر منقبت گو، در عصر شاه طهماسب (قرن دهم) مى زيسته وامير حكيم كرمانى در قرن نهم هجرى.

شهاب كرمانى ديگرى كه مى شناسيم، به اختصار در روز روشن معرفى شده است به اين شرح: (شهاب الدين كرمانى از خواجه زادگان بود، رباعى:

ييا رب كه مرا صحبت جان بى تو مباد

وز هستى من نام و نشان بى تو مباد

انجام زمانه يكزمان بى تو مباد

كوتاه كنم، جمله جهان بى تو مباد.)32

بايد منتظر بود و ديد كه آيا در جلد ديگر شرفنامه، مصحّح محترم به شناسايى اين افراد مى پردازد يا نه؛ و اينكه چه نتيجه اى مى گيرد.

**منابع منظوم و منثور ابراهيم قوام**

آنچه در تدوين اين فرهنگ در اختيار او بوده، مطلبى است كه در مقدمه كتاب جاى بسط داشت؛ در حالى كه در نهايت اختصار، اشاره اى بدان شده است (صفحه شانزده مقدمه). تا زمانى كه جلد يا جلدهاى ديگر كتاب منتشر نشده، طرح اين موضوع درست نيست، امّا عجالتاً به برخى منابع مذكور در متن (تا پايان جلد نخست) اشاره اى مى كنم.

اميدوارم فهارس متعدّدى از اين نظر در پايان جلد آخر كتاب تعبيه شود كه كار اين گونه بررسى ها را ساده تر و دقيق تر كند. آنچه من خواهم آورد، نتيجه ورق زدنى شتاب زده است و تازه تمام موارد را شامل نمى شود.

از ميان كتاب هايى كه نامشان تا پايان جلد نخست آمده، تعدادى را كه مصحح در مقدمه (صفحه شانزده) آورده، ذكرنمى كنم و به بقيه مى پردازم. نام اين موارد به وفور آمده است: گلستان سعدى، بوستان سعدى، ليلى و مجنون نظامى، اقبالنامه نظامى، خسرو و شيرين نظامى، هفت پيكر نظامى، مخزن الاسرار نظامى، هماى [و] همايون خواجو كرمانى، روضه انوار خواجو، عراقين [= تحفة العراقين خاقانى]، قران سعدين اميرخسرو دهلوى و آينه سكندرى اميرخسرو (3 بار). جز اينها از عجايب البلدان مكرّر در مورد اعلام جغرافيايى و حتّى در برخى موارد خاص حكايت از آن نقل مى كند. با بررسى هاى دقيق تر و مقايسه اى مى توان تعيين كرد كه آيا اين عجايب البلدان همان است كه نسخه اى از آن را مرحوم ملك الشعراى بهار در اختيار داشته و بعدها دو نسخه ديگر از آن يافت شد كه ميكروفيلمش در كتابخانه مركزى دانشگاه نگهدارى مى شود يا نه.33

از مثنوى نايحة القلوب چهار بار نقل مطلب شده است (ص 87، 236، 240 و 388)؛ از كتاب مرغوبات شرف

الدين شيرازى يك بار (ص 96)؛از اجمال حسينى (كه گويا كتابى است ترجمه اى) چهار بار (ص 130، 216، 274 و 535)؛ از طبقات ناصريِ [منهاج سراج] يك بار (ص 347)؛ از كليله و دمنه يك بار (ص 407)34؛ از مدخل منظوم يك بار (ص 413)35؛ از مثنوى نزهة الارواح يك بار (ص 428)؛ از مثنوى سراج العاشقين مغربى يك بار (ص 483)؛ از رسالة النصير يك بار (ص 485)؛ از مثنوى نفحة الريحان يك بار ( ص 525) و از تاج المآثر در موارد بسيار متعدد (شعرهاى تاج المآثر نقل شده است).36

از شاعرانى كه در شرفنامه، شعرشان به عنوان شاهد آمده است، بسيارى معروف و از اساتيد صاحب ديوان هاى باقى مانده هستند؛ مثلاً: كمال الدين اسماعيل اصفهانى (كمال سپاهانى)، انورى، ظهير فاريابى، سلمان، كمال خجندى، سعدى، حافظ، خاقانى، خواجو، [امير] خسرو، عماد فقيه، عبدالوسع جبلى، كاتبى، عطار، جمال الدين عبدالرزاق، ناصر بخارى و فردوسى (با عنوان (شاهنامه)). به جز اينها و نيز اشعارى كه از خودش ( با عنوان (جامعه)) آورده، آنچه از شاعران بيتى آورده شده است، به شرح زير است با ذكر شماره صفحات:

بدرشاشى [= بدرچاچى شاعر معروف قرن هشتم هجرى] (ص 38، 50، 72، 89 (بدر)، 107، 133، 150، 159، 171، 195 (بدر)، 208، 210، 253، 275، 280، 283، 302، 305، 324، 356، 359، 385، 406، 407، 408، 432، 433، 435، 436، 443، 473 (2 بار)، 495 و 498؛ سوزنى (ص 40، 58، 61، 66، 75، 167، 258، 352، 383، 480 و 522)؛ قوامى گنجه اى [صاحب قصيده معروف بديعيه كه البته تمام ابيات مذكور در شرفنامه، از همان قصيده اوست] (ص 41، 158، 236، 278، 283، 432 و 482)؛ سيف الدين اسپرنگى/ اسپرنگينى37 (ص 76 و 451)؛ سيدمحمد ركن (ص 84)؛ ملك يوسف بن حميد (ص 85 و 479)؛ بسحاق / بواسحاق [= اطعمه شيرازى] (ص 86، 133، 194، 297 و شايد ص 370. نيز ر.ك: ص 369 و 450 كه از كتاب بسحاق نقل قول كرده)؛ خواجه ثنايى (ص 145، 151، 155 (2 بار)، 177، 276 و 452)؛ ناصر شيرازى (ص 242 به لهجه شيرازى)؛ عميد لومكى/ لوبكى (ص 245 و 351)38؛ شاهى [شايد امير شاهى سبزوارى] (ص 266)؛ نظامى [مطلع غزلى از او نقل شده] (ص 335)؛ عنصرى (ص 35 و 412)؛ رودكى (ص 12)؛ مرزبان (ص 387)؛ سيدجلال عضد (يزدى) (ص 410، 414 و 433) 39؛ اثير فتوحى (ص 571)؛ قطران (ص 11)؛ بوعلى سينا (ص219)؛ شعر منسوب به بهرام گور (ص 158).

همچنين شعرهاى (سفيهى) و ( باخرزى) كه در مهاجات هم سروده اند، در صفحه 158 آمده است كه آنها را جز اينجا در عرفات العاشقين هم، البته كامل تر، ديده ام.40

اين مقال را ـ كه بنا نداشتم به اين تفصيل كشيده شود ـ با ذكر منصور شيرازى به پايان مى برم. از شاعرى موسوم به منصور/ منصور شيراز/ منصور شيرازى در صفحات زير شعر نقل شده است: 69، 78، 103، 169، 200، 289، 301، 327، 407، 527، 536 ( به نام منصور شيراز (ى))، 72، 76، 77، 169، 228، 277، 292، 294، 425، 426 و 427. اينكه او كيست، مطلبى است كه به اختصار به آن خواهم پرداخت تا بلكه سرنخى باشد براى مصحّح محترم در راه شناسايى او.

به جز مواردى كه در خلال متن از او و شعرش ياد شد، در قصايد آغاز هر باب هم نام او ديده مى شود؛ مثلاً در قصيده (باب التاء) (ص 269)، (باب الجيم التازى) (ص 315)، (باب الحاء) (ص 361)، (باب الخاء) (ص 371) و (باب الذال) (ص 462) آمده است: (لجامعه فى جواب المنصور) كه نشان مى دهد مؤلف اين قصايد را به اقتضاى منصور مورد بحث سروده است. در قصيده (باب الزّاء التازى) (ص 500) عنوان (لجامعه فى جواب المنصور الشيرازى) ديده مى شود كه نشانگر اين است كه منصور همان منصور شيرازى است. در اين قصيده بيتى هست كه شايد اشاره به منصور شيرازى داشته باشد:

بوصف لعل لب تو شكر همى شكنم

اگر چه طوطى هندم نه بلبل شيراز(ص 502)

اما مهم ترين موردى كه از اين منصور شيرازى ياد شده، در قصيده (باب الراء) (ص 472 ـ 468) است. اين قصيده كه در مدح وزيرى است در اقتفاى شعر منصور (شيرازى) سروده شده. ابراهيم قوام در آن گويد:

كنون به گردن مدحت چه خوش همى بندم

ز شعر خواجه منصور چند سلك دُرر(ص 469)

سپس هفت بيت از اشعار اين خواجه منصور را تضمين وار در ميان قصيده اش مى آورد و پس از آن بلافاصله اطلاعاتى درباره منصور مى دهد كه بسيار ارزشمند است:

كنون به مدحت منصور التفات كنم

كه مثل او نبزايد سخنور از مادر

نفوس دعوى او عنبريست بس اشهب

عروس صحنى او شاهدى است خوش دلبر

شود بسان براهيم شاعر ساحر

اگر بخواند كس از آنِ او يكى دفتر

مگر حلاوت گفتار او بعاريه برد

كه شكّرست همى در ميان نيشكّر

و از آن پس تا پايان قصيده، به مدح اين منصور شاعر (شيرازى) مى پردازد. لحن خطابى او نسبت به منصور، چنان است كه زنده بودن او از آن ابيات مستفاد مى شود.

تا اينجا دانستيم كه اين منصور، شاعرى است شيرازى از قرن نهم هجرى، هم عصر ابراهيم قوام فاروقى و شايد استاد او؛ چنان كه به گفته خودش دفاتر شعرى او را مى خوانده و به اقتفاى اشعار او، قصيده مى سروده. اطلاع تازه اى كه مى توان بر اين موارد افزود، مطلبى است كه صاحب فرهنگ جهانگيرى آورده. او در شمار منابع مورد استفاده در تدوين فرهنگش، از فرهنگ منصور شيرازى نام برده كه گويا از همين منصور شيرازى قرن نهمى است41. نيز ميرزا ابراهيم اصفهانى در فرهنگ ابراهيمى، از منصور شيرازى شعر آورده42. با توجه به مطالبى كه در بخش نخست مقاله بدان پرداخته شد (نقل مطالب شرفنامه در فرهنگ ميرزا ابراهيم اصفهانى)، به نظر نمى رسد كه بيت هايى جز آنچه در شرفنامه آمده، در فرهنگ ميرزا ابراهيم باشد.

اكنون براى شناسايى بهتر منصور شيرازيِ قرن نهم كه پيشكسوتِ ابراهيم قوام محسوب مى شود، احتمالاتى را مطرح مى كنم و اذعان دارم كه طرح اين مورد آغازى است براى جستجوى دقيق تر و بيشتر.

در سال 1378، ديوانى از غزلياتِ شاعرى از سده نهم هجرى منتشر شد كه شيرازى است و ناشناس و البته

(منصور) تخلص مى كند.43 از آنجا كه اين ديوان تنها شامل غزل است، نمى توان درباره يكى بودن او با منصور مورد بحث ما اظهارنظرى كرد. همچنين در عرفات العاشقين، اوحدى از شاعرى موسوم به (منصور شيرازى) ياد كرده (نسخه ملك: ص1009 ـ 1010) كه ديوانى از قصايد او را در اختيار داشته و آن شامل مدايحى است براى ممدوحان نيمه نخست قرن هشتم كه ذيل هريك از حروف الفبا، يك ـ دو قصيده در آن بوده. آيا او همين منصور شيرازى مذكور در شرفنامه است؟ اگر چنين باشد و شاعر نامبرده در عرفات هم از سده هشتم هجرى، احتمال سده نهمى بودن منصور كه پيش از اين مطرح كرديم، نادرست خواهد بود.44

**پي نوشت ها:**

1. الذريعة الى تصانيف الشيعه، ج 9، بخش سوم، ص 801؛ فهرست نسخه هاى خطّى فارسى، احمد منزوى، ج 3، ص 1997. على بته كن، نويسنده مدخل (ابراهيمِ قوام فاروقى) و نيز دكتر دبيرسياقى، اين نام را با كسر ابراهيم خوانده اند.در صورت وجود اين كسره بنوّت، ابراهيم را بايد پسر قوام دانست. ر.ك: دائرةالمعارف بزرگ اسلامى، ج 2، ص 524؛ فرهنگ هاى فارسى به فارسى و…، دكتر سيد محمد دبيرسياقى، آرا، تهران، چاپ دوم با اضافات، 1375، ص 62.

2. درباره او و آثار پرشمارش ر.ك: فهرستواره كتاب هاى فارسى، احمد منزوى، ج 8، ص 1276 و ارجاعاتى كه در اين صفحه آمده است.

3. همان، ص 965.

4. فرهنگ هاى فارسى به فارسى و…، ص 95 ـ 86.

5. اين مطلب، يافته آقاى شاهديِ على آباد است در مقاله اى كه ذكرش خواهد آمد.

6. فهرست كتابخانه مدرسه عالى سپهسالار، ج 2، ص 321 ـ 229 (به نقل از دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج 2، ص 409)

7. (فرهنگ ميرزا ابراهيم اصفهانى)، عباسعلى شاهدى على آباد، آينه ميراث، 31 ـ 30، ص 360 ـ 337. در آن مقاله كه نكات تازه كم داشت و نكات نگفته بسيار، برخى جملات عيناً از كتاب دكتر دبير سياقى نقل شده (البته با ذكر مآخذ، ولى به دور از روش علمى و قرار دادن منقولات در گيومه). همچنين از نقايص ديگر آن پرداختن به مباحثى ا ست كه يا موضوعيت ندارد يا به شكلى نادرست پرورده شده؛ مثلاً صفحه 341، سطر 26و 27 (ذكر لغات و كلمات عاميانه)، همان صفحه، سطر 25 ـ 20 (ذكر (لغات هايى) [!] به زبان ها و لهجه هاى ديگر)، صفحات 343 ـ 342 (ويژگى هاى رسم الخطّى فرهنگ ميرزا ابراهيم ـ كه در واقع اين بحث زمانى جاى مطرح شدن داشت كه نسخه دست خط مؤلف باقى مانده بود. نويسنده مقاله بايد اين موارد را جزء ويژگى هاى املايى نسخه هاى مورد استفاده اش طرح مى كرد)، صفحات 345 ـ 343 (ويژگى هاى دستورى و سبكى فرهنگ ميرزا ابراهيم ـ طرح اين موضوع كاملاً غير ضرورى و حتّى نابجاست. در مواردى كه متن ادبى اى ـ اعم از نثر يا نظم ـ دست كم از ساليانى دور، مورد بحث قرار مى گيرد، مصححين در بخشى به بررسى ويژگى هاى دستورى و در بخش ديگر به برشمردن خصائص سبكى آن مى پردازند. ولى پيش كشيدن اين موضوعات در فرهنگ هاى لغت، درست مانند بررسى ويژگى هاى نحوى در ترجمه هاى تحت اللفظى قرآن است؛ چيزى كه تا حدود زيادى عارى از آن است يا اگر هست، چنان كم است كه جاى طرح ندارد)، صفحه 346، سطر 9 ـ 4 (كه عيناً آن مطالب را نقل مى كنم: (در فرهنگ اسدى به اسامى و ابيات شعراى مختلف آن زمان برمى خوريم كه تعداد آنها 76 نفر است. از اين جهت اين تأليف مجموعه پرارج و قيمتى محسوب مى شود. فرهنگ ميرزا ابراهيم نيز با شاهد آوردن حدود 700 بيت از شاعران مختلف ارزش كار خود را دوچندان كرده است) كه اگر خواننده آگاه، كمى با فرهنگ هاى لغوى فارسى ـ از جمله تحريرهايى از لغت فرس اسدى كه برخى از آنها چاپ شده ـ آشنا باشد و ارزش شواهد شعرى كهن آنها را بداند، خود درباره اين جملات قضاوت خواهد كرد).

همچنين نويسنده محترم، در بخش (تأثيرگذارى بر فرهنگ هاى ديگر) به مهم ترين تأثير و تأثّر در اين عرصه، يعنى تأثيرگذارى شرفنامه مَنيرى بر فرهنگ ميرزا ابراهيم اصفهانى هيچ اشاره اى نكرده است.

عيب مى جمله بگفتى هنرش نيز بگو: اما از مواردى كه كشفِ نويسنده مقاله محسوب مى شود و نكته تازه اى بر اطلاعاتمان مى افزايد، اصلاح اطلاع دكتر دبيرسياقى است. ايشان بر اساس دست نويس كتابخانه سازمان لغتنامه دهخدا، فرهنگ ابراهيم اصفهانى را عارى از شاهد شعرى دانسته بود. آقاى شاهدى با بررسى دست نويس هاى متعدّد اين كتاب اظهار كرده اند كه اين فرهنگ شاهد شعرى دارد و نام تعدادى از سرايندگان ابيات شاهد را هم آورده اند. بخش معرّفى دست نويس هاى كتاب نيز مفيد است. به نظر مى رسد ايشان برخى از دست نويس ها را از نزديك نديده است. در اين باره تنها مطلبى كه به ذهنم مى رسد اين است كه ساليانى پيش نسخه شماره 4399 كتابخانه آيت الله العظمى مرعشى از اين كتاب را ـ كه آقاى شاهدى هم به آن اشاره كرده ـ از نزديك ديدم. يادداشتى از آن برنداشتم، ولى به خاطر دارم كه خط استاد احمد منزوى در آغاز نسخه ديده مى شد كه گويا آن را فرهنگ مختصر ناميده بود. نسخه مورد بحث از نسخِ كهنِ اين كتاب به شمار مى رود كه شايد به روند تصحيح بهتر كتاب كمك كند.

به نوشته مجله گزارش ميراث (دوره دوم، سال اول، شماره اول، مهر 1385، ص 53) اين فرهنگ در دست آماده سازى است. نكته اميدوار كننده اين اطلاع آن است كه اين بار آقاى شاهدى كار را تحت نظارت علمى دكتر على اشرف صادقى براى چاپ آماده خواهد كرد. اميد كه نظارت علمى استاد، عيسوى وار، روح تازه اى در اين كار بدمد. گفتنى است در اين اطلاعيه، به ارتباط بين شرفنامه منيرى و فرهنگ ابراهيم اصفهانى اشاره شده است كه جاى خوشبختى است.

8. ج2، ص 409 ـ 410.

9. نام فرهنگ تدوين شده به دست اوحدى بليانى است. چاپ شده در مركز نشر دانشگاهى.

10. عرفات العاشقين، نسخه شماره 5324 كتابخانه ملك، ص 147.

11. فرهنگ هاى فارسى به فارسى و …، ص 120.

12. صاحب فرهنگ مؤيد الفضلاء (تأليف 925 ق) مطلبى راجع به الف آخر كلمات كه در استمرار آيد از شيخ ابراهيم (ظاهراً از همين فرهنگ او) نقل و رد كرده است. (پاورقى دكتر دبيرسياقى)

13. درباره اين اثر ر.ك: فرهنگ هاى فارسى به فارسى و…، ص 73 ـ 74. دكتر دبيرسياقى خود نسخه اى از اين كتاب را بررسى نكرده است و گفته هاى او به نقل از داعى الاسلام، صاحب فرهنگ نظام است؛ در حالى كه نسخه اى از اين كتاب در دانشگاه تهران نگهدارى مى شود: فهرست نسخه هاى خطّى كتابخانه مركزى دانشگاه تهران، محمد تقى دانش پژوه، ج 15، 1345، ص 4213 ـ 4214 (شماره 5352).

14. فرهنگ هاى فارسى به فارسى و…، ص 73.

15. فهرست نسخه هاى خطّى فارسى، احمد منزوى، ج 3، ص 1997ـ 1998.

16. فرهنگ هاى فارسى به فارسى و …، 62 ـ 69.

17. به اين مشخصات: شرفنامه مَنْيَرى يا فرهنگ ابراهيمى، گردآورى ابراهيم قوام فاروقى، مقابله نسخ، تصحيح، مقدمه و تعليقات: دكتر حكيمه دبيران، پژوهشگاه علوم انسانى و مطالعات فرهنگى، جلد يكم، چاپ اول، 1385.

18. در صفحه هفده مقدمه، كه با حروف درشت تايپ نشده و مشخص نيست.

19. ر.ك: پاورقى شماره 2 آغاز مقاله.

20. مثلاً ر.ك: ص138، 159 و 436.

21. گويا شماره ثبت نسخه است. بايد شماره اى كه در فهرست مجلس يا دانشگاه به آن شماره شناخته شده، ذكر مى شد.

22. منظور، (نامِ خدا) است.

23. دواوين شعرايى چون: ظهير فاريابى، انورى، كمال الدين اسماعيل اصفهانى، خاقانى و منظومه هاى نظامى. وجه مشترك اين آثار، پيچيده گويى سرايندگان آن است. به نظر مى رسد زمانى كه ايرانيان پس از عهد مغول، اوقات خود را در مدارس به بحث هاى نحوى و بلاغى سپرى و ساعت ها بر سر تبصره ها و استثنائات جدال مى كردند، در آن ديار بهترين تفنّن، حل كردنِ مشكلاتِ اشعار خاقانى و انورى و نظامى بود. بهترين شاهد اين مطلب، دست نويس هاى بسيارى است كه از شروح ابيات شاعران مذكور در هندوستان تدوين و استنساخ شده است. همين ميل آنان به حل چنان غوامضى، كم كم ذهن جمعى آنان را به سمت معادله سازى هاى منظوم سوق داد؛ چيزى كه در ادوار بعد به سبكى موسوم به سبك هندى انجاميد. با در نظر گرفتن اين حقيقت، مى توان پژوهش هايى نيز در حوزه نسخه شناسى در كشور هند انجام داد و آن را از اين ديدگاه بررسى كرد.

24. ص 193، ذيل (برهمن) و ص 246 ذيل (پيك).

25. منظور هنديان است.

26. ص 129.

27. در صفحات زير ذيل مدخل هاى: 18 (قطعه اى كه درباره فرق دال و ذال است)، 35 (ارديبهشت)، 52 (استر)، 62 (ارس)، 64 (اقليدس)، 69 (اياق)، 82 (ابراهيم)، 113 (انبوبه)، 118 (اردوى)، 141 (باد آورد)، 142 (بخرد)، 149 (باحور)، 178 (بيرنگ)، 192 (برفندان)، 200 (بارو)، 203 (بادهراة)، 206 (بذله)، 244 (پشماق)، 289 (تاجيك)، 297 (تبرزين)، 304 (تسمه)، 305 (تكّه)، 320 (جان من و جان شما)، 325 (جوزهر)، 332 (جان شما و جان من)، 333 (جهان)، 337 (جندره)، 360 (چرخى)، 375 (خدا)، 392 (خمش وخموش)، 394 (خناق)، 410 (خرگاه و خرگه)، 428 (دوزخ). 455 (دنبوقه)، 459 (دور قمرى)، 460 (دوستگانى)، 467 (ذو ذؤابه)، 473 (رعنا)، 492 (روان)، 496 (ريشه)، 512 (زراتشت و …)، 517 (زُرور) و 520 (زر خالص).

28. تا پايان جلد نخست، دو بار ديگر ذكر او هست: در صفحات 355 (ذيل چندن) و 410 (ذيل خرگاه و خرگه). در مورد اول، او را (امير زين الدين هروى ملك الشعراء بنگاله) و در مورد بعدى (امير زين الدين هروى، ملك الشعراء فرودست كه فتخحان [كذا] خطاب دارد) خوانده. در منابع تاريخى هندى جستجويى نكردم، ولى عجالتاً مى گويم كه او شايد همان (زين صوفى هروى) ناشناسى باشد كه ذكرش در صحف ابراهيم، برگ 133 (به نقل از فرهنگ سخنوران خيامپور، ج 1، ص 420) و تذكره روز روشن آمده است و رباعى از او نقل شده (ر.ك: تذكره روز روشن، مولوى محمد مظفر حسين صبا، به تصحيح و تحشيه محمدحسين ركن زاده آدميّت، طهران، كتابخانه رازى، 1343، ص 336).

29. نحو كلام كمى تقييد دارد. به نظر مى رسد چينش بدون تقييد جملات چنين باشد: امير زين الدين هروى، يكى از حضّار مجلس را كه اميرشهاب الدين نام داشت، فرموده [= دستور داده] … . گويا امير شهاب الدين همان امير شهاب الدين حكيم كرمانى مورد بحث باشد.

30. بنا بر نظر سيد محمدرضا طاهرى (حسرت) مصحّح هفت اقليم، در ج1، ص 297، پاورقى.

31. عرفات العاشقين، نسخه كتابخانه ملك، ص 570.

32. تذكره روز روشن، ص 443.

33. صفحاتى را كه نام اين كتاب در آنها هست، مى آورم: 25، 29، 40، 43، 61، 62، 64، 65، 66، 70 ، 79، 87، 94 ( دو بار)، 95، 96، 105، 114، 132، 137، 145، 148، 163، 165، 179، 183، 190، 238، 276، 290، 320، 321، 335، 383، 394، 441، 489، 495 و 524.

34. اين كليله بى شك همان كليله و دمنه ابوالمعالى نصر الله منشى است. بيتى كه از آن نقل شده، مربوط است به داستان معروف مهستى و پيرزن كه ابوالمعالى نيز صورت منظوم آن را از حديقه سنايى گرفته و نقل كرده است (ر.ك: كليله و دمنه، تصحيح مجتبى مينوى، ص 288). بيتى كه در شرفنامه آمده است، ذيل مدخل (خگاو) است كه ابراهيم قوام درباره اش آورده :(نام مقامى، كليله: داشت زالى به روستاى خگاو/ مهستى نام دخترى و سه گاه) ؛در حالى كه در نسخه هاى كهن كليله، (چگاو) است و ( دوگاو) (به جاى سه گاو). در دست نويسى كه در اختيار ابراهيم قوام بوده، ضبط واژه چنان بوده و او نيز بر همان اساس، آن را مدخل قرار داده است.

35. بيت منقول از مدخل منظوم چنين است:

باز ميزان هبوط خورشيد است

هابط برج خوشه ناهيد است.

اين منظومه كه به خواجه نصيرالدين طوسى، عبدالجبّار خجندى و به احتمالى ضعيف تر به فخر الدين مباركشاه مرورودى نسبت داده شده، نسخه هاى خطى بسيارى دارد؛ مثلاً ر.ك: نسخه هاى خطّى فارسى، احمد منزوى، ج1، ص 347 ـ 348 و ج4، ص 3192 ـ 3193. نيز ر.ك: رحيق التحقيق، فخرالدين مباركشاه مرورودى، نصرالله پورجوادى، مركز نشر دانشگاهى، چاپ اول، 1381، ص 34 ـ 35. همچنين تا كنون متن آن دو بار منتشر شده است: يك بار در 1282 ق در حاشيه بيست باب ملاّ مظفّر (به نقل از حبيب يغمائى) و بار ديگر در نمونه نظم و نثر فارسى (كه جُنگى است كهن كه به اهتمام حبيب يغمائى چاپ شد). بيت مذكور در شرفنامه را در بخش (صفت هبوط) از مدخل منظوم يافتم. ر.ك: نمونه نظم و نثر فارسى در آثار

اساتيد متقدّم، به اهتمام و تصحيح حبيب يغمائى، تهران، مرداد 1343، ص 18).

36. در صفحات ذيل: 12، 19، 29 (دو بار)، 42، 44، 52، 60، 64، 65، 73، 78، 88، 93، 97، 99، 101، 106، 109، 130، 142، 143 (2 بار)، 146 (2بار)، 148، 152، 159، 161، 178، 184، 187 (سه بار)، 188 (دو بار)، 196، 204، 210، 212، 214، 220، 242، 251، 262، 263 (دو بار)، 264، 276، 280، 285، 295، 320، 342، 346، 358، 359، 367، 375، 378، 382، 390، 393 (2 بار)، 395 (دو بار)، 398 (دو بار)، 408، 423، 431، 436، 449، 452، 486، 492 (دو بار)، 494، 513، 518، 523، 525، 532، 535 و 536. اين كتاب شناخته شده كه در تاريخ هند است و كهن ترين نمونه باقى مانده در اين موضوع، اثر حسن نظامى نيشابورى است، منشى دربار شمس الدين ايلتتمش. نثر كتاب مصنوع است و آراسته به ابيات فارسى وعربى (به شكلى افراطى). وجود ابيات فراوان فارسى در اين كتاب، آن را به گنجينه اى از اشعار قدما تبديل كرده كه البته بدون نام شاعر آمده است (به سبك كتب نثر فنّى و مصنوع). از تاج المآثر دست نويس هاى بسيارى باقى است. آن را استاد عابدى هندى تصحيح كرده كه گويا به زودى منتشر خواهد شد.

37. ديوان او به كوشش خانم دكتر زبيده صديقى در پاكستان چاپ شده است.

38. صاحب عرفات او را (عميد الدين اللومكى) ناميده و متولّد سال 655 هجرى دانسته و مقدارى از اشعارش را نقل كرده است (عرفات العاشقين، نسخه ملك، ص 713 0 711). امّا طبق تحقيق دكتر نذير احمد،عميد متولّد 601 هجرى است. ديوان او را استاد نامبرده براساس نسخه اى منحصر به فرد منتشر كرده كه ابياتِ مذكور در شرفنامه هم در آن، ذيل قصيده اى با حرف رَوى كاف ديده مى شود. ر.ك: ديوان عميد از فضل اللّه عميد لويكى، دكتر نذير احمد، لاهور، مجلس ترقى ادب، طبع اول، 1985، ص 180، بيت دوم (شرفنامه، ص 245) و ص 184، بيت اول(شرفنامه، ص 351).

39. او پسر عضدالدين يزدى است كه از او ديوانى نمانده، ولى يك منظومه سندبادنامه از او باقى است كه به تصحيح مرحوم دكتر محجوب منتشر شده است. ديوان جلال الدينِ [كسره بنوّت] عضد يزدى را هم احمد كرمى به شكلى مغلوط چاپ كر ده است. نكته اى جالب توجه درباره عضد يزدى (پدر) در شرفنامه هست كه مربوط مى شود به بيتى از حافظ:

خموش حافظ و اين نكته هاى چون زر سرخ

نگاه دار كه قلاّب شهر صرّافست.

ابراهيم قوام فاروقى از امير شهاب الدين حكيم كرمانى شنيده كه (سيد عضد صرّاف با حافظ در سخن مِرى داشت و اين بيت تعريضى با سيّدست) (ص 392). جدا از درست بودن يا نبودن اين مطلب از نظر تاريخى، اين مطلبى مهم است كه درباره تفسير بيتى از حافظ در قرن نهم هجرى عرضه شده است و من تا كنون آن را جايى نديده ام. درباره ملقب بودن سيدعضد يزدى به صرّاف ر.ك: تاريخ ادبيات در ايران، دكتر ذبيح الله صفا، ج 3، ص 922؛ سندبادنامه منظوم، انتشارات توس، ص 24.

40. عرفات العاشقين، نسخه ملك، ص 573.

41.فرهنگ جهانگيرى.

42. فرهنگ ميرزا ابراهيم اصفهانى، عباسعلى شاهدى على آباد، آينه ميراث، شماره 30 ـ 31، ص 342.

43 . ديوان منصور حافظ، به اهتمام سيداحمد بهشتى شيرزاى، روزنه، چاپ اول، 1378 .

44 . نيز مقايسه شود با ابياتى كه آقاى مايل هروى از (حافظ منصور شيرازى) يافته و گويا از قصايدى برجاى مانده است. ر.ك: ديوان منصور حافظ، صفحه ده(مقدمه). همچنين موردى ديگر بررسى شود در الذريعة االى تصانيف الشيعة، ج16، شماره 966 و شماره بعد از 1670 .